

به نام خدای مهربان

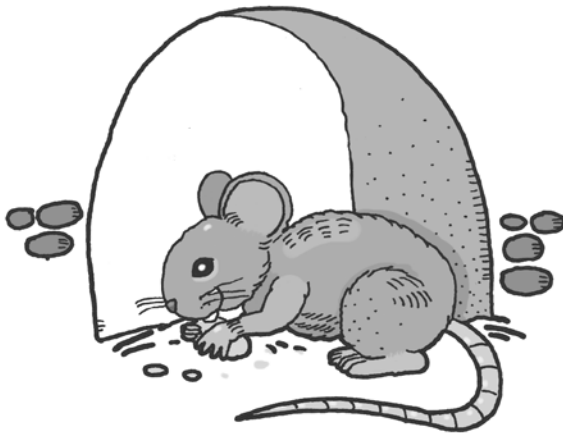


# قصه‌های ششمین و دانشتین



۲۷ قصه‌ی کوتاه و آموزنده از پنجه نتره

متن‌های کلیده و دمنه



شویو کومار

ترجمه‌ی سیمنا طاهری | بازنویشته‌ی افسانه‌ی شعبان‌نژاد



مقدمه ..... ۵

میمون و تمساح ..... ۷

خرگوش کوچک ..... ۱۴

لک‌لک و خرچنگ ..... ۱۹

کلاغ‌ها و مار سیاه ..... ۲۴

الاغ آوازخوان ..... ۲۹

لاک‌پشت و غازها ..... ۳۲

الاغ بی‌مغز ..... ۳۵

موش‌های آهن‌خوار ..... ۴۱

اتحاد ..... ۴۶

رؤیا ..... ۴۹

اسکلت شیر ..... ۵۳

شیرها و شغال ..... ۵۷

موش و مرتاض ..... ۶۰



Paper from well managed forests  
and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع  
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.

ناشر پیشرو در انتشار  
کتاب‌های مناسب برای  
کودکان و نوجوانان

واحد کودک و نوجوان  
موسسه‌ی نشر و  
تحقیقات ذکر

کتاب‌های  
قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
اینستاگرام: ghasadakbooks • تلگرام: ghasadakbooks @ • فروشگاه آنلاین: www.ghasadakbooks.ir

## قصه‌های شیرین و دلنشین

شیو کومار

مترجم: سیما طاهری

بازنویس: افسانه شعبان‌نژاد

تصویر روی جلد: ساناز کریمی طاری

اجرای جلد: فریدون حقیقی

مدیر هنری: حسین نیلچیان

زیر نظر شورای بررسی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۹/۱۰۱۲

چاپ دوم: ۱۴۰۰ • تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۱۵۹-۳

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای

موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: شیوکومار، کی Shivkumar, K

عنوان و نام پدیدآور: قصه‌های شیرین و دلنشین: ۲۷ قصه‌ی کوتاه و آموزنده از پنجه تنتره (کلیله و دمنه)

/ شیو کومار؛ ترجمه‌ی سیما طاهری؛ بازنوشته‌ی افسانه شعبان‌نژاد.

مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.؛ مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۱۵۹-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Stories from Panchatantra, ۱۹۶۵.

یادداشت: چاپ قبلی: ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۳۹۳.

موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های هندو Hindu legends

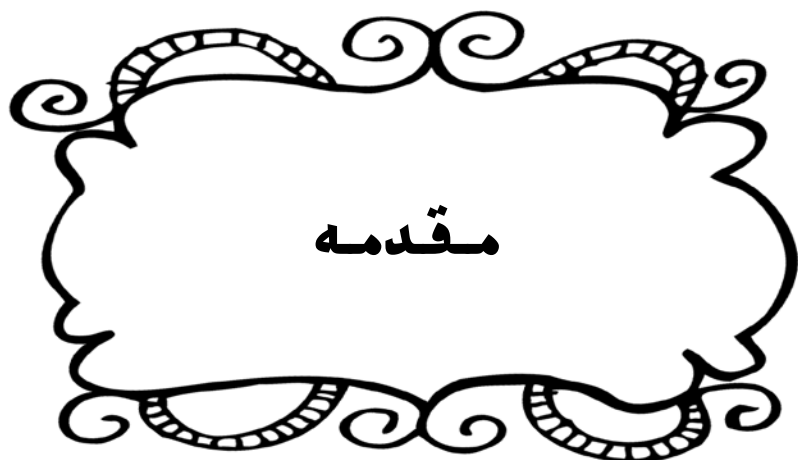
شناسه افزوده: طاهری، سیما، ۱۳۵۷ -، مترجم

شناسه افزوده: شعبان‌نژاد، افسانه، ۱۳۴۲ -، ویراستار - shaban nejad, afsaneh

رده‌بندی کنگره: ۲/PZ۸

رده‌بندی دیویی: ۳۹۸/۲۰۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۰۳۱۴۱



کتاب پنجه‌تنتره یا پنج فصل که در ایران به نام کلیله و دمنه معروف شده، حدود ۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح (۲۲۰۰ سال پیش) به وسیله‌ی دانشمندی هندی به نام ویشنا شرما به زبان سنسکریت نوشته شده است.

در زمان انوشیروان (حدود ۱۴۰۰ سال پیش) و به دستور او، این کتاب توسط برزویه‌ی طبیب از زبان سنسکریت به زبان پهلوی ترجمه شد و به ایران آمد. انتقال این کتاب به ایران، داستان زیبا و پرماجرایی دارد.

حدود صد سال بعد، این کتاب توسط روزبه مشهور به عبدالله بن مقفع از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شد، و چهارصد سال بعد از آن، یعنی در سال‌های ۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری این کتاب به وسیله‌ی نصرالله منشی از عربی به فارسی ترجمه شد و با نام کلیله و دمنه انتشار یافت.

با این‌که کلیله و دمنه از نظر ادبی بسیار زیباست، اما با

۶۶.....	راسوی وفادار
۶۹.....	مرد نمک‌شناس
۷۶.....	داوریِ گربه
۷۹.....	چهار دوست
۸۳.....	شغال آبی
۸۶.....	مرد و بز
۸۹.....	غاز دانا
۹۳.....	ازدواج کرد
۹۸.....	مهمان
۱۰۱.....	دریاچه‌ی ماه
۱۰۶.....	انتخاب پادشاه
۱۱۲.....	سه ماهی
۱۱۵.....	غار سخنگو
۱۱۷.....	فیل‌ها و موش‌ها



## میمون و تمساح

در کنار رودخانه‌ای زیبا، بر روی درخت انجیری یک میمون زندگی می‌کرد. میمون تنها بود، اما دلی شاد داشت و از زندگی‌اش راضی بود. او از شاخه‌های درخت بالا و پایین می‌پرید و از میوه‌های خوشمزه انجیر می‌خورد. یک روز که میمون روی درخت نشسته بود و به آب رودخانه نگاه می‌کرد، توی آب چیزی تکان خورد و آرام به درخت انجیر نزدیک شد. میمون خوب نگاه کرد. بعد روی شاخه پایین پرید و گفت: «بگو ببینم تو کی هستی؟ این جا چه کار می‌کنی؟»

تمساحی سرش را از آب بیرون آورد و به میمون که روی درخت بود، نگاه کرد و گفت: «من تمساح هستم. از جایی دور به این جا آمده‌ام. گرسنه هستم و دنبال غذا می‌گردم.» میمون با شادی از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر پرید و گفت: «بفرمایید من یک عالمه انجیر دارم، هر قدر دوست

اصل کتاب پنجه‌تتره فرق زیادی دارد. زیرا مستقیماً از زبان سنسکریت به زبان فارسی ترجمه نشده است. ترجمه‌ی آن از سنسکریت به پهلوی و از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی با تغییرات زیادی همراه بوده است. تا آن جا که می‌توان گفت کتاب کلیله و دمنه ترجمه‌ی آزاد و برداشتی شخصی از مادر خود، پنجه‌تتره است.

حدود ۵۰۰ سال پیش، یکی از پادشاهان فارسی‌زبان هند به نام اکبرشاه گورکانی دستور داد کتاب پنجه‌تتره مستقیماً از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شود.

به دستور او مصطفی خالقداد عباسی کتاب پنجه‌تتره را از سنسکریت به فارسی ساده و قابل فهم مردم ترجمه کرد. او نام کتابش را پنجاکیانه یعنی پنج داستان یا پنج افسانه گذاشت.

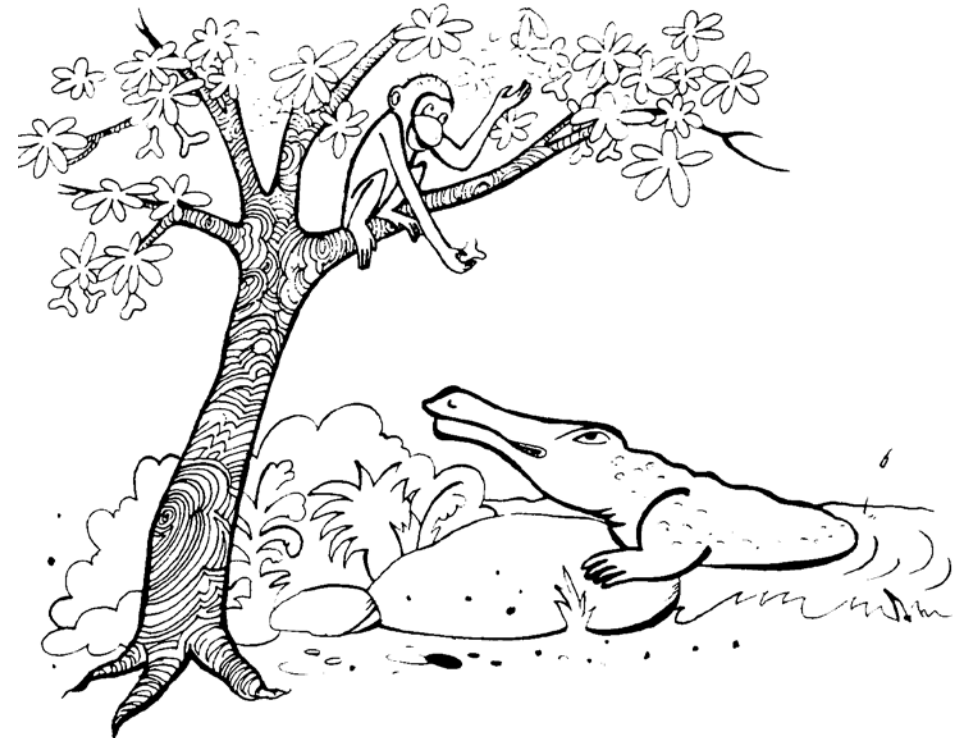
کتاب پنجه‌تتره تاکنون به بیش از پنجاه زبان دنیا ترجمه شده است. این کتاب در عصر خود یک کتاب سیاسی بوده است. زیرا در آن از زبان حیوانات به رفتار غلط شاهان اشاره شده و کشورداری و رفتار درست به حاکمان زمان گوشزد شده است.

نویسنده‌ی کتاب سعی کرده است که در قالب داستان‌های شیرین، راه و رسم درست زندگی کردن را به خوانندگانش پیاموزد.

داری بخور و سیر شو.»

بعد مقداری انجیر از شاخه چید و آن‌ها را به طرف تمساح پرتاب کرد. تمساح آن‌ها را خورد و گفت: «به‌به، این خوشمزه‌ترین میوه‌ای است که تا حالا خورده‌ام.» میمون از این‌که توانسته بود تمساح را خوشحال کند، شاد شد. تمساح از میمون تشکر کرد و از او پرسید: «اجازه می‌دهی باز هم به این‌جا بیایم و از انجیرهای خوشمزه‌ها بخورم؟»

میمون جواب داد: «بله، تو مهمان عزیز من هستی. هر وقت دلت خواست به این‌جا بیا و انجیر بخور.» تمساح خداحافظی کرد و از آن‌جا دور شد.



از آن روز به بعد تمساح و میمون با هم دوست شدند. تمساح هر روز به دیدن میمون می‌آمد. کمی انجیر می‌خورد و بعد با هم حرف می‌زدند. یک روز میمون به تمساح گفت: «خوشحالم که به این‌جا آمدم، چون حالا دیگر تنها نیستم.» تمساح گفت: «اما من تنها نیستم، زنی دارم که در آن سوی رودخانه است.»

میمون وقتی شنید که تمساح زن دارد، تصمیم گرفت هر روز موقع خداحافظی مقداری انجیر برای او هم بفرستد. زن تمساح مثل شوهرش از انجیرها خوشش آمد و از شوهرش خواست تا هر روز برایش از آن میوه‌های خوشمزه بیاورد.

روزها می‌گذشت. میمون و تمساح روز به روز بیشتر به هم علاقه‌مند می‌شدند. بعضی از روزها تمساح از صبح تا غروب در کنار میمون می‌ماند. زن تمساح کم‌کم از این‌که شوهرش تمام روز را با میمون می‌گذراند و دیر به خانه می‌آمد، ناراحت شد و با خودش فکر کرد: «باید کاری کنم که دوستی آن‌ها به هم نخورد. اگر بتوانم تمساح را راضی کنم که میمون را به این‌جا بیاورد می‌توانم شام خوشمزه‌ای از گوشت او درست کنم. میمونی که انجیرهای شیرین می‌خورد حتماً گوشتی خوشمزه دارد.» نزدیکی‌های غروب بود که تمساح به خانه برگشت و انجیرهایی را که برای زنش آورده بود به او داد. زن نگاهی

به شوهرش کرد و گفت: «می‌خواهم از تو چیزی بپرسم.»

تمساح گفت: «چه چیزی؟»

زن گفت: «اگر واقعاً تو دوستی به نام میمون داری، پس چرا او را به خانه دعوت نمی‌کنی؟ او خیلی به تو محبت می‌کند و هر روز برایمان انجیر می‌فرستد، پس ما هم باید او را مهمان کنیم.»

تمساح خندید و گفت: «ولی او نمی‌تواند شنا کند. اگر پا به رودخانه بگذارد، زیر آب می‌رود و من دوست عزیزم را از دست می‌دهم.»

زن هرچه اصرار کرد، تمساح قبول نکرد و گفت: «من او را خیلی دوست دارم و حاضر نیستم جانش را به خطر بیندازم.»

زن که از دست شوهرش ناراحت و عصبانی شده بود، به فکر نقشه‌ای دیگر افتاد. یک روز که تمساح بیدار شد، زنش را دید که مریض است و حال خوبی ندارد. با نگرانی پرسید: «چه شده است؟»

زن که سعی می‌کرد خودش را خیلی بدحال نشان بدهد،



گفت: «می‌بینی که مریض شده‌ام، حالم بد است. اگر درمان نشوم به زودی از دست خواهم رفت و تو تنها خواهی شد.»

تمساح گفت: «نه، حالت خوب می‌شود. هر دارویی که لازم باشد برایت می‌آورم.»

زن که سعی می‌کرد شوهرش متوجه خوشحالی او نشود، گفت: «دارویی که باید بخورم قلب میمون است.»

تمساح گفت: «قلب میمون؟»

زن گفت: «بله.»

تمساح گفت: «ولی میمونی در این نزدیکی نیست.»

زن با غصه گفت: «هست، دوستت؛ همان که روی درخت انجیر زندگی می‌کند.»

تمساح به چشم‌های زنش خیره شد و گفت: «می‌دانی چه می‌گویی؟ او بهترین دوست من است، چطور می‌توانم او را بکشم و قلبش را برای تو بیاورم.»

زن گریه‌کنان گفت: «پس برو. برو با همان دوستت

زندگی کن، چون وقتی به خانه برگردی من مرده‌ام.»

تمساح که زنش را دوست داشت و حاضر نبود او را از دست بدهد و برای همیشه تنها شود، به آرامی گفت: «گریه نکن، تو برایم خیلی عزیزی. الان می‌روم و هرطور که شده قلب او را برایت می‌آورم تا بخوری و خوب شوی.»

زن در دلش خندید. تمساح به طرف خانه میمون حرکت کرد. در راه به محبت‌هایی که میمون به او کرده بود، فکر